

به نام خداوند جان و خرد

دبیرستان فرزانهگان ۷ ( دوره دوم )

جزوه نکات و سوالات فارسی ۲ عمومی ( پایه یازدهم )

تهیه و تدوین: زهرا آهنگران

زهرا آهنگریان / دبیر مسکنان فدرالانگان

## بخش اول: نکات جامع دستور زبان

**تعریف دستور زبان:** مجموعه قوانین و ضوابط حاکم بر ساختار واژه‌ها، جمله‌ها، واج‌ها و آواها و معناها در زبان است.

دستور زبان را به ۲ بخش عمده تقسیم می‌کنند: صرف/ نحو

**نحو:** به نقش دستوری واژه‌ها در جملات می‌پردازد. بنابراین جمله بزرگ‌ترین واحد زبانی است که اتفاقات دستوری در آن می‌افتد.

**صرف:** خود واژه را به تنهایی و به دور از در نظر گرفتن آن در جمله و نقش دستوری و از نظر ساختاری بررسی می‌کند.

برای مثال در جمله «دانش آموز در حال مطالعه است» وقتی می‌گوییم واژه دانش آموز یک واژه مشتق مرکب و مفرد است، آن را از نظر صرفی تحلیلی کرده ایم و اگر بگوییم این واژه در نقش نهاد به کار رفته، جایگاه آن را از نظر نحوی بررسی کرده ایم.

یا مثلاً وقتی می‌گوییم «او را دیدم» واژه «او» از نظر صرفی یک ضمیر منفصل سوم شخص مفرد است اما از نظر نحوی اسمی است که در نقش مفعول به کار رفته است.

### **نقش‌های دستوری:**

به نقشی که یک واژه یا گروهی از واژه‌ها (گروه اسمی) در جمله دارند، نقش دستوری می‌گویند. برای پیدا کردن نقش‌های دستوری، ابتدا لازم است بدانیم که جمله چیست و بتوانیم با تفکیک جملات از یکدیگر، نقش‌های دستوری مربوط به هر جمله را تعیین کنیم.

جمله: به واژه یا مجموعه‌ای از واژه‌ها می‌گویند که پیامی کامل را به مخاطب برسانند.

### **تعداد جمله‌ها: تعداد فعل‌های موجود + فعل‌های حذف شده + شبه جمله‌ها**

تعریف فعل: کلمه‌ای که به انجام گرفتن کاری یا روی دادن حالتی در زمانی معین و با شخص و شمار معین اشاره می‌کند: می‌روند/ خوانده بودم/ است

فعل‌های حذف شده: گاهی در عبارت یا یک شعر، جملاتی دیده می‌شود که پیام کاملی می‌رسانند اما فعل آنها در جمله نیست و حذف شده است. این حذف ممکن است به قرینه لفظی یا معنوی صورت گرفته باشد.

حذف فعل به قرینه لفظی: گاهی یک فعل چندین بار در جملات یک عبارت تکرار شده و به دلیل تکرار حذف شده است. مثال:

این جهان خانه خداست و فرش وی زمین است و چراغ وی ماه. در این مثال، ۲ بار فعل «است» در جمله اول و دوم آمده و برای جلوگیری از تکرار فعل جمله سوم (چراغ وی ماه است) حذف شده است.

حذف فعل به قرینه معنوی: گاهی بدون آنکه لفظی قبلا در جمله آمده است، متوجه جمله ای می شویم که فعل ندارد. در واقع از روی معنای عبارت متوجه حذف فعل می شویم. مثال: هر که بامش بیش، برفش بیشتر.

از طریق معنا در این مثال متوجه می شویم که منظور جمله این است: هر که بامش بیش باشد، برفش بیشتر است. بنابراین فعل های «باشد» و «است» به قرینه معنوی حذف شده است.

**\*\* تکمله:** «حذف» فقط درباره افعال در جملات صورت نمی گیرد. ممکن است در جمله ای نهاد یا منادا یا به قرینه لفظی یا معنوی حذف شده باشد. حذف نهاد را یک جمله مستقل نمی توان حساب کرد اما حذف فعل و حذف منادا را باید در شمارش جملات به حساب بیاوریم. مثال: به خانه رفتم ( نهاد «من» است که حذف شده. این حذف به قرینه لفظی صورت گرفته چرا که شناسه «م» ما را راهنمایی می کند که حذفی صورت گرفته است. )

**\*\* توجه داشته باشید که نهاد را در این موارد نمی توان به هیچ صورتی از جمله حذف کرد:**

۱- اگر نهاد همراه با وابسته باشد. مثال: دوست قدیمی من در دانشگاه تدریس می کند. (کلمات قدیمی و من وابسته هستند و بنابراین نمی شود واژه «دوست» را که نهاد است، حذف کرد)

۲- اگر نهاد همراه با بدل باشد. مثال: ما ایرانیان ملتی با تاریخ هزاران ساله هستیم. ( نهاد «ما» است اما چون بدل «ایرانیان» برایش آمده قابل حذف نیست)

۳- اگر نهاد همراه با تاکید باشد. مثال: فقط جوانان می توانند سرنوشت ساز باشند. ( نهاد در اینجا «جوانان» است. واژه «فقط» برای تاکید بر روی آن آمده و بنابراین نمی توان نهاد را حذف کرد.

**شبه جمله:** کلمه یا مجموعه ای از کلمات که فعل ندارند اما پیام کاملی را می رسانند. شبه جمله ها در زبان فارسی به ۲ دسته تقسیم می شوند: منادا/ اصوات

منادا: کسی یا چیزی است که او را صدا می زنیم و او/آن را مخاطب قرار می دهیم. گاهی برای مخاطب قراردادن کسی یا چیزی، از نشانه های خاصی استفاده می شود که به آنها «حروف ندا» می گویند و کلمه ای که بعد از حروف ندا قرار می گیرد، منادا است.

حروف ندا عبارتند از: ای (ای ایران)/ یا (یا رب) / ای (ایا ملک ایران زمین) / الفی که به انتهای منادا می چسبد (مثل پروردگارا) \*نکته: گاهی منادا بدون حرف ندا در جمله می آید در این صورت باز هم خود منادا یک شبه جمله محسوب می شود: (انسان! چگونه پروردگارت را فراموش می کنی؟)

گاهی هم منادا محذوف است. یعنی حرف ندا در جمله آمده است اما منادا حذف شده که در آن صورت نیز حرف ندا و منادای حذف شده یک شبه جمله هستند. مثال: ای عقل مرا کفایت از تو/ جستن ز من و هدایت از تو در این مثال اصل جمله این بوده: «ای کسی که کفایت عقل من از تو است» و می بینیم که منادا یعنی «کسی» حذف شده است.

**اصوات: واژه هایی هستند که احساسات ما را نشان می دهند. مثال:**

هان، آه، وای، آی، به به، ای کاش، الهی، آفرین، به نام خدا، افسوس، شگفتا، مبادا، ساکت، به چشم، بله، استغفرالله، مرگ، آمین، درود، هان(آگاه باش)، شگفتا(عجیب است)، مبادا(این کار را انجام نده)، آفرین(تو را تحسین می کنم)

\*اقسام شبه جمله (صوت): شبه جمله ها را از جهت معنی به انواعی تقسیم می کنند.

۱. شبه جمله امید و آرزو و دعا: کاشکی، کاش، ای کاش، آمین، ان شاءالله
۲. شبه جمله تشویق و تحسین: آفرین، بارک الله، مرحبا، احسنت، ماشاءالله، خوشا، به به
۳. شبه جمله درد و تاسف: آه، درد، دریغا، دریغ، دروغ و درد، ای داد، داد، فریاد، فغان، وای، افسوس
۴. شبه جمله تعجب: به، وه، اوه، عجب، چه عجب، عجباً، شگفتا
۵. شبه جمله تنبیه و پرهیز: امان، الامان، مبادا، زنهار، زینهار، هان
۶. شبه جمله امر: خفه، خاموش، ساکت، بسم الله
۷. شبه جمله احترام و قبول: چشم، به چشم، ای بچشم، بله قربان
۸. شبه جمله جواب و تصدیق: بله، آری، ای، ای والله

حال که با مفهوم جمله و شمارش جملات آشنا شدیم، باید بتوانیم در هر جمله ای «نقش های دستوری» کلمات تشکیل دهنده جمله را مشخص کنیم. نقش های دستوری در زبان فارسی ۱۰ تا هستند:

۱. نهاد
۲. مفعول
۳. متمم
۴. مسند
۵. صفت
۶. مضاف الیه
۷. قید
۸. نقش های تبعی (معطوف، بدل و تکرار)
۹. منادا
۱۰. فعل

## بررسی نقش های دستوری:

### ۱. نهاد:

بخشی از جمله است که در باره آن خبری می دهیم و گزاره خبریست که درباره نهاد داده می شود. نهاد را در منابع دیگر «صاحب خبر» و «فاعل» و «انجام دهنده کار» نیز نامیده اند.

مثال: گل ها هدیه های بهشتی هستند. مرد فروشنده خیلی مهربان و صبور بود.

نکته ۱: نهاد گاهی یک کلمه است و گاهی گروهی از کلمات. مثل:

دوست گنجی بی پایان است. چشمه های روان و رودخانه های جاری نعمت های ارزشمند خداوند هستند.

نکته ۲: نهاد همیشه اول جمله نیست. مثل:

سال ها پیش، قبل از ساخته شدن این پل، مردم برای عبور از رودخانه از قایق و کرجی استفاده می کردند.

\*نهاد را با کمک سوال (چه کسی؟ چه چیزی؟) از فعل و چند کلمه آخر جمله پیدا می کنیم.

ای یار مهربان و دوست فداکار، صداقت و راستی ضامن بقای دوستی ها و سربلندی هاست.

(چه چیزی ضامن بقای دوستی ها و سربلندی هاست؟ صداقت و راستی)

نکته ۴: گاهی نهاد از جمله حذف شده است. به خصوص زمانی که نهاد، **ضمیر\*** (من، تو، او، ما، شما، ایشان/آنها) باشد مثل:

پنجشنبه ظهر، بعد از ناهار به دیدن پدر بزرگم می رویم. نهاد: (ما محذوف)

نکته ۵: قانون زبان فارسی این است که نهاد و فعل از نظر شخص و شمار با هم مطابقت داشته باشند. یعنی اگر نهاد جمع است، فعل

هم جمع بیاید و اگر نهاد مفرد است، فعل مفرد باشد. اما در دو مورد این قانون استثنا دارد:

۱. برای احترام: پیامبر (ص) در جایی فرموده اند.... (نهاد، مفرد و فعل جمع)
۲. اگر نهاد، جمع غیرانسان باشد میتوان فعل را هم مفرد آورد و هم جمع: مدادها، رنگی هستند/ مدادها رنگی است.

### \*تکمله : ضمیر و انواع آن

ضمیر: کلمه ایست که برای جلوگیری از تکرار اسم می آید و جانشین آن می شود. بنابراین دقیقا مانند اسم می تواند در نقش های دستوری متفاوت (نهاد، مفعول، مضاف الیه و...) قرار بگیرد.

ضمیرها انواعی دارند: ضمیر شخصی گسسته (جدا/منفصل) من/تو/او/ما/شما/ایشان-آنها

ضمیر شخصی متصل (پیوسته) که به واژه های دیگر میچسبند:

م/ات/ش/مان/تان/شان (کتابم/ کتابت/ کتابش/ کتابمان/ کتابتان/ کتابشان)

ضمیر مشترک ( برای تمامی شخص و شمارها به کار می رود) : خود، خویش، خویشان

مرجع ضمیر: یعنی کلمه یا گروه اسمی ای که ضمیر به آن برمی گردد یا جایگزین آن شده است. مثال در جمله « دانش آموزان در حیاط منتظر بودند. آنها درس می خواندند». آنها ضمیر و دانش آموزان مرجع است.

نکته: ضمیر متصل چون می توانند به واژه های مختلف بچسبند، در جملات جابه جا می شوند که به آن «جهش ضمیر» می گویند. این ضمیر می توانند در نقش های دستوری متمم/مضاف الیه و مفعول به کار روند. در این موارد بهتر است بیت را مرتب کنیم و با پیدا کردن جای اصلی ضمیر، نقش دستوری آن را تشخیص دهیم : باغبانان زخزان بی خیرت می بینم

ای باغبان تو را از خزان بی خیر می بینم. پس «ت» مفعول است.

## ۲. مفعول:

مفعول کلمه ایست که در جمله، کار فعل روی آن انجام شده باشد. علامت مفعول در فارسی امروزی «را» است که البته ممکن است حذف شود. برای به دست آوردن مفعول، فعل را پیدا می کنیم و سپس سوال «چه کسی را؟ چه چیزی را؟» به ما مفعول را نشان می دهد.

نکته: مفعول حتی می تواند شامل یک یا چند جمله کامل باشد. فعل هایی که علامت : دارند . مفعول آن ها تمام عبارتی است که

نقل قول شده است. مثال: پرسیدم : « چه گفتی؟»

جمله «چه گفتی» برای فعل پرسیدم مفعول است.

نکته ۲: گاهی ضمائر متصل ( م، ت، ش، مان، تان، شان) هم نقش مفعولی می گیرند:

خریدمش ( یعنی آن را خریدم)

### ۳. حرف اضافه و متمم

حروف اضافه کلماتی هستند که به تنهایی معنی ندارند در جمله پیش از اسم می آیند و آن را متمم می سازند.

از آن جاکه حروف اضافه به کلمه بعد از خود نقش متمم می دهند به آنها «نقش نمای متمم» نیز می گویند.

حروف اضافه مثل : از، به، با، بی، در، بر، برای، تا (برای بیان فاصله)، مگر، جز (در معنی مگر)، آلا، چون (در معنای مثل و مانند)، اندر، زی و..

به کلمه یا گروه کلماتی که بعد از حروف اضافه قرار می گیرند، «متمم» می گویند.

زی پدرش رفت. (زی: حرف اضافه / پدرش: متمم)

\*\*\* نکته: گاهی «را» در معنای حرف اضافه به کار می رود. (دستور تاریخی). در این صورت دیگر نشان دهنده مفعول نیست و کلمه قبل از آن در جمله متمم محسوب می شود. برای مثال: حکیمی را گفتند. ( در این جمله «را» در معنی «به» به کاررفته و حرف اضافه است. اگر جمله را به فارسی معیار برگردانیم، می شود: به حکیمی گفتم. بنابراین «حکیمی» متمم است.

**نکته مهم.** متمم ها یا اجباری هستند و یا قیدی.

**متمم اجباری:** متممی است که فعل جمله به آن نیاز دارد و همیشه با آن حرف اضافه به کار می رود و بدون آن معنای جمله ناقص است:

من به تو نگاه می کنم. [ نگاه کردن همیشه با حرف اضافه به به کار می رود]

\*\*\* به افعالی که برای تکمیل معنای خود به متمم نیاز دارند، فعل های سه جرئی گذرا به متمم گفته می شود که در ادامه و در بحث تقسیم بندی جملات و افعال به طور کامل توضیح داده شده اند.\*\*\*

اما علاوه بر فعل، گاهی برخی اسم ها در جمله می آیند که به متمم نیاز دارند. در این موارد نیز نوع متمم ما اجباری است. برای مثال واژه «علاقه» همیشه با حرف اضافه «به» همراه است. حال اگر در جمله ای مثل « او همیشه علاقه نشان می دهد» بیاید، اگرچه که فعل جمله نیازی به متمم ندارد اما نبود متمم برای واژه «علاقه» معنای جمله را ناقص می سازد و برای مخاطب سوال ایجاد می کند که «به چه؟» و برای همین نیاز به متمم داریم: « او همیشه به هنرهای رزمی علاقه نشان می دهد». در این جمله دوم معنا کامل است و بنابراین هنرهای رزمی متمم اجباری برای واژه «علاقه» است.

چند نمونه از واژه هایی که نیاز به متمم دارند: جنگ (با) / مصاحبه (با) / ترس (از) / نگاه (به) و ...



**متمم قیدی:** متممی است که بدون آن هم معنای جمله کامل است و می توان همراه با حرف اضافه اش از جمله حذفش کرد.

زهر از مدرسه به خانه آمد . [فعل آمد دو جزئی است (یعنی تنها با نهادش معنای جمله کامل می شود) و نیازی به متمم ندارد. بنابراین «از مدرسه» و «به خانه» هر دو متمم قیدی هستند.]

\*کلمه هایی مانند به شدت / به ندرت / از قضا / بی کار / با حوصله و ... ( در ساختمان خود حرف اضافه ندارند. زیرا این واژه ها هر کدام روی هم یک معنی مستقل دارند و یک کلمه را تشکیل می دهند.

\*اگر فعل جمله به متمم اجباری نیاز داشته باشد، حرف اضافه را جدا و کلمه بعدی را به صورت جدا متمم در نظر می گیریم اما در متمم های قیدی، حرف اضافه و متمم با هم یک قید محسوب می شوند.

\*\* نکته: متمم با دو حرف اضافه: در دستور تاریخی زبان فارسی گاهی متمم با ۲ حرف اضافه ( یکی قبل و یکی بعد ) به کار می رفته است. به این نوع متمم « متمم تاکیدی» نیز گفته می شده و از ویژگی های سیک خراسانی و آثاری همچون شاهنامه نیز هست. هر چند در قرون بعد و متون دوره های بعد هم استفاده شده. مثال:

به جمشید بر تیره گون گشت روز ( جمشید: متمم / به و بر : حرف اضافه)

#### ۴. فعل اسنادی و مسند

همان طور که می دانید همه ی فعل ها انجام شدن کاری را نشان نمی دهند. فعل هایی که داشتن یا پذیرفتن حالتی را نشان می دهند ، جمله های سه قسمتی می سازند. به این فعل ها ، فعل های اسنادی یا ربطی می گوئیم : نهاد + مسند + فعل اسنادی  
مثال: هوای مناطق کوهستانی فرح بخش و روح نواز است .

به صفت یا حالتی که فعل های اسنادی یا ربطی به نهاد نسبت می دهند، مسند گفته می شود.

\*مسند را با کمک رابطه مقابل پیدا می کنیم : نهاد + چه یا که + فعل اسنادی؟ :مسند

مثال: تنهایی بهتر از هم نشینی با بی خردان است . تنهایی چه است ؟ بهتر از هم نشینی با بی خردان

راننده اتوبوس برادر مردهمسایه بود . راننده ی اتوبوس که بود ؟ برادر مردهمسایه

\*فعل های اسنادی از مصدرهای هستن، بودن، شدن ، گشتن و گردیدن به دست می آیند\* .

نکته ۱. اگر گشتن و گردیدن به معنی جست و جو و چرخیدن و گشت و گذار باشند ، فعل اسنادی نیستند . مثال:

تمام کیفم را گشتم اما دریغ از یک صدتومانی !

بین چقدر بزرگی انسان ، که خورشید به دور تو می گردد!

نکته ۲. اگر «است» و «هست» به معنای «وجود داشتن» باشند دیگر فعل اسنادی محسوب نمی شوند.

کتاب در کتابخانه است. (وجود دارد)

نکته ۳. اگر «شد» به معنای «رفت» در جمله ای به کار رود دیگر فعل اسنادی نیست. مثال: پس از زیارت میهمانان خاک در دیار فراموشی به مدینه شدیم و چند روزی آنجا ماندیم.

## ۵ و ۶. صفت - مضاف الیه

۵- ترکیب ( اسم + صفت ) یک ترکیب وصفی یا موصوف و صفت می سازند. «صفت» کلمه ایست که ویژگی های اسم قبل از خود را بیان می کند. مانند: دوست خوب / خاطرات به یادماندنی / کوهستان روح نواز / فلک تیز رو

\*\*\* نکته: در مبحث «وابسته های اسم» که در ادامه می آید با انواع دیگری از صفت از جمله صفت اشاره و شمارشی و ... مواجه می شویم که آنها نیز می توانند ترکیب وصفی بسازند. این نوع صفتی که در اینجا مثال هایش را مشاهده می کنید، در دسته «صفت بیانی» قرار می گیرند. صفت های بیانی خود نیز انواعی دارند.

### تکمله: انواع صفت بیانی

صفت بیانی - همان طور که گفته شد - ویژگی ها و خصوصیات اسم را مثل رنگ و جنس و مقدار و ... نشان می دهد. انواع آن:

نوع صفت بیانی	روش ساختن صفت (ساختمان صفت)
فاعلی	۱. بن مضارع + ا: دانا/ بینا/ شنوا ۲. بن مضارع + ان: گریان/ خندان/ روان ۳. بن ماضی/ مضارع + گار: آفریدگار/ آموزگار ۴. بن ماضی + ار: خریدار/ خواستار ۵. بن ماضی/ مضارع + کار: کشتکار/ رفتکار/ جوشکار/ تراشکار ۶. بن ماضی + گز: رفتگر ۷. بن مضارع + نده: رونده/ بیننده/ گوینده *نکته: هرگاه این نوع صفت فاعلی با کلمه ی دیگر ترکیب شود معمولاً پسوند ( نده ) از آخر آن حذف می شود در این صورت آن صفت را (صفت فاعلی مرکب مرخم) گویند. مانند: کارساز = کارسازنده // سخن گو = سخن گوینده // دانش آموز = دانش آموزنده
مفعولی	بن ماضی + ه: گرفته/ شنیده/ خورده

صفت مفعولی مرکب مرخم: اگر از آخر صفت مفعولی، ه را حذف کنیم و آن را به جای صفت به کار ببریم، صفت مفعولی مرکب مرخم به وجود می آید مانند «خوش ساخت» که در اصل بوده است «خوش ساخته»	
۱. اسم + ی: آسمانی / زمینی / مشهدی / تهرانی / آسیایی ۲. اسم + ین: زرین / سیمین ۳. اسم + ینه: نقدینه / سفالینه / زرینه ۴. اسم + انه: کودکانه / شاهانه ۵. اسم + انی: نورانی *گاهی صفت نسبی با پسوند «چی» ساخته می شود: تلفن چی *گاهی صفت نسبی با پسوند ه ساخته می شود: بهاره	نسبی
مصدر + ی: خوردنی / نوشیدنی / پوشیدنی	لیافت
هرگاه صفتی هیچ یک از علائم بالا را نداشته باشد، صفت ساده یا مطلق است مثل: سفید/ بلند/ زشت و ...	مطلق ( ساده)

۶- ترکیب اسم + اسم یا ضمیر ( یک ترکیب اضافی یا مضاف و مضاف الیه می سازند) مانند: دوست من / خاطرات برادرم

**\*\*نکته:** صفت و مضاف الیه نقش دستوری هستند اما مضاف و موصوف نقش دستوری نیستند\*.

**\*\*نکته:** برای تشخیص صفت(بیانی) از مضاف الیه چند راه زیر پیشنهاد می شود:

۱. در بین موصوف و صفت می توانیم حرف ی بیاوریم.

مانند: پسر زیبا که می توان گفت: پسر ی زیبا.

در بین مضاف و مضاف الیه نمی توانیم ی بیاوریم.

مانند: کفش محمد؛ در اینجا نمی توان گفت کفشی محمد.

۲. در بین مضاف و مضاف الیه می توان « این » و « آن » اضافه کرد

مانند: ساحل دریا

ساحل این دریا

صاحب آن مغازه

در بین صفت و موصوف نمی توانیم صفت اشاره « این » و « آن » اضافه کنیم.

مانند: پسر زیبا

نمی توانیم بگوئیم پسر این زیبا، یا، پسر آن زیبا

۳. اگر کسره صفت و موصوف را برداریم و فعل است را به آن اضافه کنیم جمله ای معنی دار ساخته می شود.

مانند : مادر مهربان + است که می شود مادر مهربان است.  
 اما مضاف و مضاف الیه چنین نیست .  
 مانند کیف سارا + است که می شود کیف سارا است و جمله ما در این شکل درست نیست .

۴. همچنین اگر به صفت، تر اضافه کنیم کلمه ی جدید معنی دار خواهد بود.  
 مانند : کوه بلند که اگر به آن تر اضافه کنیم میشود کوه بلند تر که معنی می دهد.  
 درحالی که اگر تر به مضاف الیه بپیوندد ، معنی نخواهد داشت مانند در کلاس تر که معنی نمی دهد.

## ۷. منادا

درمورد نقش دستوری «منادا» در بالا توضیحات جامع ارائه داده شد. منادا گروه اسمی ایست که آن را خطاب قرار می دهیم و معمولاً بعد از حروف ندا قرار می گیرد.

## ۸. نقش های تبعی:

نقش های تبعی ( معطوف، بدل و تکرار) پیرو و تابع گروه اسمی قبل از خود هستند و خودشان به تنهایی نقشی ندارند.

۱. معطوف: کلمه یا گروهی از کلمات است که پس از «و» عطف می آیند. مثال : مریم و زهرا به کتابخانه رفتند.

در این مثال «مریم»، نهاد است و «زهرا» معطوف به نهاد.

**\*\*نکته و تکمله :** باید توجه داشت که بین انواع مختلف حرف «و» در زبان فارسی، تنها «و عطف» کلمه بعد از خودش را معطوف می کند و باید بتوان «و» عطف را از انواع دیگر تشخیص داد. مهمترین انواع «و»:

«و» عطف	بین ۲ واژه هم نقش می آید: زهرا و مریم آمدند.
«و» ربط ( پیوند هم پایه ساز)	بین ۲ جمله می آید و آنها را به هم ربط می دهد: زهرا آمد و مریم رفت.
«و» میانوند که واژه مشتق-مرکب می سازد	گفت و گو
«و» ضمیر که مخفف کلمه «وی» است	ورا آگاه می سازد: وی را آگاه می سازد.
«و» معیت یا همراهی	من و دوستان! شما همه! ( من همراه دوستان هستم)
«و» مابینت (استبعاد)	برای برجسته کردن پیام می آید و معنی "دور بودن" می دهد مثل من و تنبلی؟! (تنبلی از من دور است)
«و» مقابله یا تقابل	این «و» حرف اضافه است و کلمه بعد را متمم می کند: عمر برف است و آفتاب تموز ( عمر مانند برف است در مقابل آفتاب تموز)
«و» وند اشتقاقی	که واژه مشتق می سازد مثل شکمو

۲. بدل: کلمه یا گروهی از کلمات است که برای توضیح کلمه یا گروه کلمات قبل از خود می آید و معمولاً(نه در بیت های کنکور!!!) بین دو ویرگول قرار می گیرد. بدل، قابل حذف است و بدون کسره می آید (منظور این است که با کسره به اسمی که

درباره اش توضیح می دهد، متصل نمی شود نه این که خودش کسره نداشته باشد) مثل: خانم امیری، دبیر دبیرستان ما، از دور آمد.

۳. تکرار: کلمه ای که هم در لفظ هم در نقش برای تاکید، تکرار می شود:

آن کسی که قلب مرا گرم می دارد تو هستی، تو ای مادر!

\*\*\*نکته: فرق نقش تبعی تکرار با آرایه تکرار: در نقش دستوری تبعی تکرار، هر دو واژه حتما در یک نقش دستوری به کار رفته اند مثلا هر دو نهاداند یا مفعول اما در آرایه تکرار لزوما اینطور نیست و دو واژه می توانند در نقش های دستوری متفاوتی به کار رفته باشند.

## ۹. قید

قید کلمه یا گروهی از کلمات است که اگر از جمله حذفشان کنیم ساختار کلی جمله تغییر نمی کند. به عبارتی برای بیان جزئیات بیشتر و افزودن معناهای تازه به جمله اضافه می شوند.

قید دارای ساخت یا ساخت های ویژه نیست. البته می توان گفت که واژه های عربی تنوین دار در زبان ما قید هستند:

«اگر ما مطلقا مطابق فضیلت رفتار کنیم، اجبارا دستور عقل را به کار برده ایم»

اقسام قید:

قید مختص: کلمه ای که همواره نقش قیدی دارد و نقش دیگری را نمی پذیرد: البته، خوشبختانه، هرگز.

او هرگز دروغ نمی گوید.

قید مشترک: بعضی از اسمها یا صفتها یا کلمات دیگر که گاهی در جمله نقش قیدی می پذیرند و ممکن است در جملات دیگر نقش های دیگری داشته باشند: خوب، تند، صبح.

احمد شب به خانه برگشت (شب اسم است که نقش قید زمان دارد).

شب، تاریک بود. (در اینجا واژه شب نهاد است)

اقسام قید از لحاظ معنی و کارکرد

۱. زمان: امروز، در آن هنگام.... ۲. مکان: این جا، آنجا.... ۳. مقدار: یک کیلو، بسیار، کم، زیاد....

۴. حالت: آهسته، گریان، نالان.... ۵. نفی: هرگز، اصلا، هیچ، نه.... ۶. استثنا: مگر، وگرنه، غیر....

۷. تاکید: آری، بی گمان، بلکه، راستی، ناچار، هرآینه، بی چون و چرا....

۸. کیفیت: خوب، به آرامی.... ۹. استفهام: برای چه، آیا، چون، کی، چرا، چطور، چگونه....

۱۰. تاسف: افسوس، متاسفانه.... ۱۱. تعجب: چه عجب، عجا... ۱۲. شک و تردید: شاید...

## ۱۰. فعل

فعل کلمه ایست که بر انجام کاری یا روی دادن حالتی در زمانی مشخص و با شخص و شمارمشخص دلالت می کند: شنید/ گرفت/ فهمیدند

فعل مهم ترین جزء جمله است. براساس فعل است که چند جزئی بودن جملات و اصلی و فرعی بودن نقش های دستوری مشخص می شوند.

(جملات یا دو جزئی هستند/ یا سه جزئی و یا چهار جزئی که در ادامه توضیح داده می شوند).

یاد آوری:

فرق فعل با مصدر: مصدر کلمه ایست که بر روی دادن حالتی یا انجام کاری دلالت می کند اما زمان و شخص ندارد و همیشه به ن ختم می شود: شنیدن/ فهمیدن/ گرفتن

\*\*\*نکته: مصدرها «اسم» محسوب می شوند و می توانند نقش های دستوری مختلفی مثل نهاد و مفعول و... داشته باشند.

همچنین در بحث ساختار واژه ها- که توضیحاتش در ادامه همین جزوه به طور کامل هست- همواره واژه هایی مشتق (وندی) هستند.\*\*\*

یادآوری ۲: جزء ثابت و تغییرناپذیر فعل را بن می نامند. برای ساخت بن ماضی ن مصدری را حذف می کنیم:

شنیدن - - - - شنید (بن ماضی - - - -)

برای ساخت بن مضارع به مصدر امر می کنیم: بشنو و سپس ب امر را حذف می کنیم: شنو

## فعل ۵ ویژگی اصلی دارد:

۱-شخص و شمار ۲-وجه ۳-زمان ۴-معلوم و مجهول ۵-گذرا و ناگذر

۱- **شخص**: شخص و شمار فعل ها ( به وسیله شناسه تشخیص داده می شود)

شخص و شمار فعل	شناسه	شخص و شمار فعل	شناسه
اول شخص مفرد	م ( مثال: گفتم)	اول شخص جمع	یم (مثال: خندیدیم)
دوم شخص مفرد	ی (مثال: شنیدی)	دوم شخص جمع	ید (مثال: رسیدید)
سوم شخص مفرد	تهی (مثل رفت) / د (برود)	سوم شخص جمع	ند (مثال: خواندند)

**\*\* نکته \*\***

در گذشته گاهی در یک جمله، شناسه به قرینه لفظی فعل قبلی از جمله حذف می شد.  
 مثال: شیران غریبند و به اتفاق آهو را از دام رهانید. (شناسه ند به قرینه حذف شده است)  
 آب برداشتم و گرد تشنگان می گشتم. (شناسه م در فعل دوم به قرینه حذف شده است)

۲- **وجه فعل**: که شامل سه مورد است:

- امری: جنبه دستور و هشدار دارد: مثال: مشق هایت را بنویس.
- اخباری: جنبه رساندن خبر را دارد. او به تهران می رود.
- التزامی: معمولاً با امید و آرزو و شک و تردید همراه است.

۳- **زمان افعال**:

فعل ماضی (گذشته): نشان می دهد که آغاز و انجام معنای فعل در زمان گذشته است.

انواع فعل ماضی

نوع فعل ماضی	ساختار	مثال
ماضی ساده (مطلق)	بن ماضی + شناسه	رفتم / رفتی / رفت / رفتیم / رفتید
ماضی استمراری	می + بن ماضی + شناسه	می رفتم / می رفتی / می رفت / می رفتیم / می رفتید
ماضی نقلی	بن ماضی + ه + شناسه	رفته ام / رفته ای / رفته ایم / رفته اید

ماضی بعید	بن ماضی + ه + بود (فعل کمکی) + شناسه	رفته بودم / رفته بودی / رفته بود
ماضی التزامی	بن ماضی + ه + باش (فعل کمکی) + شناسه	رفته باشی / رفته باشیم
ماضی مستمر (جاری)	داشت (فعل کمکی) + شناسه + می + بن ماضی + شناسه	داشتم می رفتم / داشتید می رفتید

### انواع فعل مضارع (حال)

نشان می دهد که آغاز تحقق معنای فعل، در زمان حال یا آینده است.

نوع فعل مضارع	ساختار	مثال
مضارع اخباری	می + بن مضارع + شناسه	می روم / می روند / می رویم
مضارع التزامی	ب + بن مضارع + شناسه	بروی / بروند / برویم
مضارع مستمر (جاری)	دار (فعل کمکی) + مضارع اخباری	دارم می روم / دارند می روند / داریم می رویم

### فعل مستقبل (آینده)

نشان می دهد که آغاز تحقق معنای فعل، در زمان آینده خواهد بود و تنها یک ساخت دارد:

ساخت زمان آینده (مستقبل)	مثال
خواه + شناسه + بن ماضی	خواهم رفت / خواهی رفت / خواهیم رفت / خواهید رفت / خواهند رفت

### نکات تکمیلی درباره زمان افعال:

#### فعل امر

فعل امر معمولی که امروزه به کار می رود:	بزن / بنوش / بخوان
می + فعل امر (دستور تاریخی)	می زن / می نوش / می خوان

#### فعل دعایی

بن مضارع + ا + شناسه	<u>نشیناد</u> بر ماتم پور سام
بن مضارع + ا + شناسه + ا	کم <u>بیندا</u> جز من کسی آن روی شهر آرای تو
از فعل دعایی «بُواد» از مصدر «بودن»، و را حذف می کردند	یاد <u>باد</u> آن روزگاران یاد <u>باد</u>
از فعل دعایی بودن (بواد)، «و» را حذف می کردند و به آخر آن، تکواژ «ا» می افزودند.	<u>مبادا</u> به جز داد و نیکی گمان



- در دستور تاریخی و در افعال متون گذشته گاهی جای «می» در مضارع اخباری و ماضی استمراری «همی» استفاده می شده است: همی رفتم/ همی گویم

- ساخت زمان ماضی استمراری در متون گذشته گاهی به این شکل نیز بوده است: بن ماضی + ی (استمراری). برای مثال: هرشب نماز خواندی. (یعنی هرشب نماز می خواند)

- برای منفی کردن افعال در همه زمان ها از «ن» منفی ساز بر سر فعل استفاده می شود: نرفت/ نگفته ام/ نمی خوانید و ... در مضارع التزامی «ب» به «ن» تبدیل می شود: بروم ----- بروم

منفی فعل مضارع مستمر به صورت منفی مضارع اخباری می آید. برای مثال منفی «دارم می روم» می شود «نمی روم»

منفی فعل ماضی مستمر به صورت منفی ماضی استمراری می آید. برای مثال منفی «داشتم می گفتم» می شود «نمی گفتم»

- ماضی نقلی در قدیم گاهی به این شکل می آمده است: بن ماضی + است+ شناسه : شنیدستم/ شنیدستی

- فعل آینده در قدیم گاهی به این شکل می آمده است: خواه+ شناسه+ مصدر : خواهیم شدن

#### ۴- معلوم و مجهول

نهاد فعل معلوم مشخص است و نهاد فعل مجهول نامشخص. فعل مجهول به صورت زیر ساخته می شود:

بن ماضی فعل معلوم + ه (صفت مفعولی) + فعل کمکی «شدن» مانند: (البته در متون قدیمی به جای شدن از «آمدن» و «گشتن» نیز استفاده می شده.

الف) گفت --- گفته شد ( در متون قدیمی: گفته آمد/ گفته گشت )

ب) می بیند ----- دیده می شود ( در متون قدیمی: دیده می گردد / دیده می آید)

نکته ۱: اگر فعل اصلی که باید آن را مجهول کنیم، ماضی باشد، فعل کمکی به صورت ماضی صرف می شود. مانند مثال الف. و اگر فعل اصلی، مضارع باشد، فعل کمکی به صورت مضارع صرف می شود مانند مثال ب.

نکته ۲: فقط فعلی را می توان مجهول کرد که مفعول پذیر ( گذرا به مفعول) باشد. بنابراین فعل های ناگذر مانند «آمد»، « ایستاد»، « افتاد» و ... مجهول نمی شوند.

در جدول زیر با ساخت و شیوه فعل مجهول آشنا می شویم:

فعل	مصدر	صفت مفعولی	فعل کمکی متناسب از مصدر «شدن»	فعل مجهول
می خواند	خواندن	خوانده	می شود	خوانده می شود
پرسیده اند	پرسیدن	پرسیده	شده اند	پرسیده شده اند
بخشد	بخشیدن	بخشیده	بشود	بخشیده شود
گفته باشد	گفتن	گفته	شده باشد	گفته شده باشد

روش مجهول کردن جمله های معلوم: جمله مثال: «معلم ها دانش آموزان را به اردو می برند.»

۱- نهاد جمله را حذف می کنیم ----- دانش آموزان را به اردو می برند.

۲- مفعول جمله معلوم را به جای نهاد قرار می دهیم و «را» نشانه مفعول را حذف می کنیم: دانش آموزان به اردو می برند.

۳- فعل جمله را به صفت مفعول تبدیل می کنیم: دانش آموزان به اردو برده

۴- از مصدر شدن فعلی متناسب با زمان فعل می سازیم و به آن اضافه می کنیم: دانش آموزان به اردو برده می شوند.

## ۵- گذرا و ناگذرا بودن

همان طور که گفته شد، بر اساس فعل جمله اجزای جملات نیز تعیین می شوند.

جملات در زبان فارسی براساس گذرا یا ناگذرا بودن فعلشان به سه گروه تقسیم می شوند: جملات با افعال دو جزئی / جملات با افعال سه جزئی / جملات با افعال چهار جزئی

**\*\*توجه:** وقتی می گوئیم جمله ای دو جزئی است یا سه جزئی یا چهار جزئی به این معناست که این جملات دو یا سه یا چهار جزء اصلی دارند. ممکن است اجزای فرعی هم داشته باشند. اجزایی مانند قیدها که می توان آن ها را از جمله حذف کرد. پس لزوماً جملات دو جزئی شامل دو کلمه نمی شوند، بلکه شامل دو جزء اصلی می شوند **\*\***.

جملات دو جزئی ( نهاد+ فعل): جملاتی هستند که فعل آنها ناگذرا یا لازم است. این افعال به جز نهاد به جزء دیگری نیاز ندارند: حسن از مدرسه به خانه آمد.

حسن آمد: این جمله کامل است و نیازی به اجزای دیگر نظیر مفعول و ... ندارد. پس جمله دو جزئی است و از مدرسه / به خانه متمم های قیدی جمله هستند. نمونه ای از مصدرهایی که افعال ساخته شده از آنها دو جزئی هستند، به شرح زیر است:

آمدن / رفتن / جوشیدن / دمیدن / ایستادن / باریدن / برخاستن / پریدن / تاییدن / ترکیدن / اجنبیدن / چرخیدن / چکیدن / خروشدن /  
خزیدن / خشکیدن / خوابیدن / درخشیدن / دویدن / رقصیدن / روییدن / زیستن / غریدن / کوشیدن / سعی کردن / ماندن / مردن / گندیدن /  
لرزیدن / نشستن و ...

جملات سه جزئی: به ۳ نوع تقسیم می شوند: فعل این جمله ها گذراست و به همین دلیل در بخش گزاره این جمله ها یک جزء دیگر هم می آید.

۱- جمله سه جزئی گذرا به مفعول: (نهاد+مفعول+فعل): فعل این جمله ها مفعول می طلبد. یعنی علاوه بر نهاد برای کامل شدن به مفعول نیاز دارد. مثال: اقبال فرهنگ غرب را به خوبی می شناسد.

می شناسد فعل ماست. اگر بگوییم: اقبال می شناسد. سوال پیش می آید: چه چیز را؟ و بنابراین نیاز به مفعول در جمله حس می شود.

**\*\* نکته:** به خوبی قید است و همان طور که گفته شد منظور از سه جزئی بودن جمله اجزاء اصلی هستند نه فرعی **\*\***

نمونه ای از مصدر فعل هایی که جمله های سه جزئی با مفعول می سازند: آوردن (چیزی را)، انداختن، بافتن، برافراشتن، بردن، بستن، بوسیدن، پاشیدن، پرستیدن، پروردن، پسندیدن، پوشیدن، پیمودن، تراشیدن، تکاندن، جویدن، چشیدن، خواستن، خوردن، داشتن، دانستن، درویدن، دوختن، دیدن، راندن، زدن (در معنای نصب کردن)، ساختن، شستن، شناختن، فرستادن، فریفتن، کاشتن، کشیدن، گذاشتن، گزاردن، گشودن، نواختن، نوشتن، یافتن و...

**\*\* تکمله:** گاهی برای گذرا کردن فعل های ناگذر از روش اضافه کردن «ان» به بن مضارع برخی افعال استفاده می شده است. مثلا «پرید» ناگذر است و برای گذرا کردن آن از «پراند» استفاده می شده. یا مثلا «خندید» دو جزئی و لازم است اما «خنداند» گذرا به مفعول و سه جزئی.

۲- جملات سه جزئی با مسند (نهاد+مسند+فعل)

فعل های اسنادی (گذرا به مسند) عبارت اند از: است، بود، شد، گشت و مشتق های آن

مانند: هست، نیست، باشد، می باشد، شود، گردد، گردید

نکته: در پاره ای از جمله های سه جزئی اسنادی، گاهی مسند به صورت حرف اضافه و متمم می آید.

فلانی از ساکنان این محل است. پارچه از ابریشم می باشد.

دقت نمایید که فعل های اسنادی (است ،بود،شد،باشد،) فعل معین یا کمکی نباشد.دراین صورت فعل اسنادی به شمار نمی آیند؛  
مثال :او رفته است . غذا خورده شد. او رفته بود.

۳-سه جزئی گذرا به متمم: (نهاد+متمم+فعل)

قبلا درباره متمم اجباری و قیدی گفتیم. جملات سه جزئی با متمم فعل هایی دارند که حرف اضافه ای خاص و در نهایت متممی اجباری را می طلبند : او از گربه می ترسد.

پاره ای از مصدرهای فعل های گذرا به متمم همراه با حرف اضافه ویژه ی آن ها:

اندیشیدن / بالیدن در معنای افتخار کردن / برآزیدن / برخوردن / پرداختن در معنای مشغول شدن / پیوستن / تاختن / چسبیدن /  
گرویدن / نازیدن / نگریستن : این فعل ها با حرف اضافه به به کار می روند.

حرف اضافه با : جنگیدن،درآمیختن،ساختن،ستیزیدن،آمیختن، مخلوط شدن

پرهیزیدن،ترسیدن،رنجیدن،گذشتن .حرف اضافه :از

گتجیدن (در)

شوریدن (بر)

جمله های چهار جزئی:

جمله های چهار جزئی ، چهار نوعند:

۱. جمله های با مفعول و متمم : مثال : سرانجام پدرم تصمیمش را به ما گفت -.

فعل این جمله ها علاوه بر نهاد به مفعول و متمم نیاز دارد.

آموختن (چیزی را به کسی) ، افزودن (چیزی را به چیزی) ، گفتن (چیزی را به کسی) ، دادن (چیزی را به کسی) ، ترساندن (کسی را از چیزی) ، رهاندن(کسی را از چیزی) ، شنیدن (چیزی را از کسی) ، سنجیدن (چیزی را با چیزی) ، بخشیدن (چیزی را به کسی) ، خریدن (چیزی را از جایی)

۲جمله های بامفعول و مسند : فعل این جمله ها به غیر از نهاد به مفعول و مسند نیاز دارد- .

مثال : وزش باد هوای تهران را پاکیزه کرد.

وزش باد (نهاد) ، هوای تهران (مفعول) ، پاکیزه (مسند) کرد (فعل)

توجه : علاوه بر فعل های اسنادی ، فعل های دیگری نیز هستند که ممکن است مسند بپذیرند و آن در صورتی است که در جمله مفعول و یا متمم داشته باشیم.

عمده مصدر فعل های این گروه عبارتند از:

گردانیدن / نمودن / کردن / ساختن / خواندن / نامیدن / صدازدن / پنداشتن / شمردن / به حساب آوردن

مثال : خواجه نظام الملک، غزالی را شرف الاثمه میخواند.

حافظ خودش را مقید به رسم و رسوم خانقاده نمی کرد.

۴- جمله های با متمم و مسند : فعل این جمله ها نیز علاوه بر نهاد به دو جزء متمم و مسند

نیز نیاز دارد. مثال : اهل محل به او پهلوان می گفتند.

۴- جمله های با دو مفعول : فعل هایی که در جمله به غیر از نهاد به دو مفعول نیاز دارند- :

مثال : دیوار اتاقت را رنگ بزن.

دادن، پوشاندن، بخشیدن، زدن (رنگ زدن)

مسئولان شاگرد اول را جایزه دادند. فردوسی زبان فارسی را اعتبار بخشید.

تکمله: جملاتی در زبان فارسی وجود دارند که بی فعل می آیند و به آنها «جملات استثنائی» گفته می شود:

الف: جمله یک جزئی بی فعل: سلام / به سلامت و ...

ب: جمله دو جزئی بی فعل: شب خوش / توقف ممنوع / زیارت قبول

ج: جمله سه جزئی بی فعل: زندگی یعنی عقیده / کار یعنی خلایق

### تقسیم بندی فعل از جهت ساختاری (صرفی)

سوال: فعل «داشتم می خواندم» چگونه فعلی است؟ جواب: باید به مصدر و بن ماضی فعل رجوع کنید. این فعل از مصدر خواندن آمده و بن ماضی آن می شود: خواند که یک کلمه معنی دار است بنابراین فعل «داشتم می خواندم» ساده است.	«بن ماضی» این افعال، تنها یک کلمه معنا دار است: رفت / شنید	فعل ساده
--	--	----------

فعل مرکب	«بن ماضی» این افعال از ۲ جزء معنا دار تشکیل شده : نگاه کرد/ سعی کرد	برای تشخیص فعل مرکب از ساده می توان از راه های زیر استفاده کرد: - گسترش پذیری: یعنی اگر بتوان بین ۲ جزء فعل مرکب با علائم جمع یا صفت یا تر و ترین فاصله انداخت، آن فعل مرکب نیست. - تبدیل به یک مصدر واحد: اگر بتوان فعل مرکب را به یک مصدر تبدیل کرد آن فعل مرکب است مثلا نگاه کرد را می توان مساوی: دید قرار داد. یا «سعی کرد» مساوی کوشید.
فعل پیشوندی	«بن ماضی» این افعال از یک جزء بی معنا همراه با یک جزء معنادار تشکیل شده: دررفت/ وارفت	
فعل مرکب پیشوندی	از بین رفت	بن ماضی این فعل از ۱ جزء بی معنا با ۲ جزء معنادار تشکیل شده.

### جملات ساده و مرکب

از نظر ساختمان جمله ها ۲ نوع اند:

جمله های ساده: جمله ای که فقط یک فعل دارد: آفتاب فتح در آسمان سینه مومنین درخششی عجیب دارد.

جمله های غیرساده ( مرکب): جمله هایی که از کنار هم قرار گرفتن دو یا چند جمله که از نظر معنی به هم وابسته اند تشکیل می شود. این جمله ها به وسیله حروف ربط به هم مرتبط می شوند: اگر به زندگی ات بها بدهی، بیشتر تلاش می کنی.

حروف ربط

حرف های ربط ۲ نوع اند- ۱: حرف ربط همپایه ساز مثل: و / اما/ ولی/ یا و... این حروف بین دو جمله ساده (همپایه) می آیند که هر دو معنای کاملی دارند: من آمدم اما او را ندیدم.

\*با اینکه حروف ربط همپایه ساز دو جمله را به هم وصل می کنند اما در سوالات کنکور، این جملات را جزء جملات «مرکب» نمی دانند چراکه اگر حروف ربط از این جمله ها حذف شوند معنا کامل است. اما در جملاتی که حرف ربط وابسته ساز دارند، معنای جملات وابسته به هم است. \*

۲: ربط وابسته ساز: از/ که/ تا/ اگر/ اگرچه/ زیرا/ زمانی که/ وقتی که/ چو/ چو

حرف های ربط وابسته ساز، دو جمله ای را به هم پیوند می دهند که یکی از نظر معنی نیازمند جمله ای دیگر است تا معنی اش کامل شود. در این نوع جمله های مرکب، جمله ای که بعد از حرف ربط وابستگی می آید جمله وابسته (پیرو) و جمله کامل کننده، جمله هسته (پایه) است: گر نکته دان عشقی، بشنو تو این حکایت

شکل قرار گرفتن جمله هسته و وابسته در جمله های مرکب

۱- حرف ربط + جمله پیرو + جمله پایه: وقتی که خوب درس بخوانی، در آزمون موفق می شوی

۲- جمله پایه + حرف ربط + جمله وابسته: به راحت ادامه بده اگرچه مشکلات زیادند.

۳- جمله پایه + حرف ربط وابستگی + جمله پیرو + ادامه جمله پایه: من به زبان فارسی که زبان مادری ام است، علاقه دارم.

نکته: گاهی حرف ربط از جمله مرکب حذف می شود: ما نمی دانستیم شما می آید. ( که: حذف شده)

### گروه های اسمی

تعریف گروه اسمی: به یک یا مجموعه ای از چندین واژه که باهم یک نقش دستوری را در جمله شکل می دهند، گروه اسمی می گویند. \*نکته: گروه فعلی از گروه اسمی جداست و فعل ها را در گروه های اسمی به حساب نمی آوریم.

\* مثال: در بیت « توانا بود هر که دانا بود / ز دانش دل پیر برنا بود » گروه های اسمی را مشخص کنید.

پاسخ: توانا ( در نقش مسند) / هر که ( در نقش نهاد) / دانا (مسند) / دانش (متمم) / دل پیر (نهاد) / برنا ( مسند)

اجزای گروه اسمی: گروه اسمی از هسته و وابسته تشکیل می شود. اگر گروه اسمی تنها از یک واژه شکل گرفته باشد، خود آن واژه هسته گروه اسمی است مانند «توانا» در بیت بالا. اما اگر بیش از یک واژه داشته باشد ( مثل دل پیر در بیت بالا) ابتدا باید «هسته» را که مهم ترین عضو گروه اسمی محسوب می شود، پیدا کنیم و بعد وابسته ها و انواع آنها را تشخیص دهیم. به کلماتی که قبل از هسته قرار می گیرند، «وابسته پیشین» و به کلماتی که بعد از هسته قرار می گیرند، «وابسته پسین» می گویند.

۱- مهم ترین و اولین قدم برای تجزیه و تحلیل گروه اسمی، پیدا کردن هسته گروه اسمی است. اگر یک گروه اسمی شامل بیش از یک واژه باشد از روش های زیر برای تشخیص هسته استفاده می کنیم:

- هسته اولین واژه ای است که کسره می گیرد. برای مثال در گروه اسمی «آن دو دانش آموز کلاس خوب ما»، واژه « دانش آموز» هسته است چون اولین کلمه ای است که کسره گرفته. ۲. اگر در یک گروه اسمی کسره ای وجود نداشته باشد، آخرین واژه را هسته در نظر می گیریم. برای مثال در گروه اسمی « دو نفر آدم»، آدم هسته است. ۳- راه سوم برای شناخت هسته، شناخت درست وابسته های پیشین و پسین اسم است که در جدول زیر انواع آنها را مشاهده می کنید:

هسته  
گروه  
اسمی

۱-صفت: دختر خوب/ دل پیر (انواع صفت  
بیانی در قسمت صفت این جزوه توضیح داده  
شده)

۲-مضاف الیه : اسم یا ضمیر بعد از هسته :  
کیف من

۳-علامت جمع: ها/ان(نشانه های جمع  
فارسی) - ون/این/ات (نشانه های جمع عربی)

۴-صفت شمارشی: کلاس دو/ دانش آموز  
چهارم

۵- ی نکره: این «ی» بعد از اسم قرار می  
گیرد و معنای «یک» را در خود دارد و برای  
اشاره به چیزهای نامشخص استفاده می شود:  
مردی را دیدم.

۱-صفت اشاره: این/ آن/ همان/ همین/ چنین/ چنان/ این  
همه/ این گونه /این چنان/ آن چنان

۲-صفت شمارشی اصلی : یک، دو و .. / میلیون / صد/  
صفت شمارشی ترتیبی : اولین، دومین و... نخستین،  
آخرین

۳-صفت پرسشی: چه/کدام/کدامین/چگونه/چطور/چقدر/ چه  
مقدار/ چه اندازه/ هیچ / چند/ چندم/ چندمین

۴-صفت تعجبی: چه/عجب

۵-صفت مبهم: هر/ همه/دیگر/ چند/ چندین/ چندان/  
برخی/ بعضی/ فلان/هیچ

۶-صفت عالی: (صفت + ترین) عالی ترین/ بهین/ مهین/  
کهن

۷-شاخص: القاب مثل آقا/ خانم/ دکتر/ مهندس/ استاد

۸-ممیز: واحدهای شمارش مثل کیلو/ نفر/ راس و...

۲-در شمارش ترکیب های وصفی در کنکور، تمامی وابسته های پسین و پیشین از نوع صفت همراه با هسته یک ترکیب وصفی محسوب می شوند. برای مثال، در گروه اسمی « آن دو دختر زیبا» سه ترکیب وصفی داریم:

- آن دختر (صفت اشاره+ هسته) / دو دختر ( صفت شمارشی+ هسته)/ دختر زیبا (هسته+ صفت بیانی)

۳- اگر در یک گروه اسمی القاب و واحدهای شمارش، کسره گرفتند دیگر شاخص و ممیز نیستند و هسته گروه اسمی محسوب می شوند. برای مثال در گروه اسمی « آقا ناظم مهربان»، آقا شاخص است و ناظم هسته. اما اگر همین گروه اسمی به صورت « آقای ناظم مهربان» به کار برود، کلمه «آقا» می شود هسته و دیگر شاخص و وابسته پیشین نیست. در مورد ممیز هم این چنین است. مثلاً در گروه اسمی « سه نفر دانش آموز» نفر ممیز است و دانش آموز هسته. اما اگر این گروه اسمی به شکل « نفر سوم دانش آموزان» به کار برود، واژه «نفر» می شود هسته.

**\*\* تکمله:** تعدادی از ممیزهای معروف زبان فارسی: تن (سه تن آرد)/ کیلوگرم ( یک کیلوگرم سیب)/ فرسخ ( یک فرسخ راه)  
/دست (یک دست بازی)/ توپ ( دو توپ پارچه)/ تخته (یک تخته فرش)/ دستگاه ( دو دستگاه اتومبیل)/ تا (دو تا سیب)/ جفت (دو جفت چشم)/ مشت ( یک مشت خاک)/ مثقال ( هزار مثقال طلا)/ من ( ده من طعام)/ تومان ( سیصد تومان پول)/



۴- شرط «صفت» بودن یک واژه در یک گروه اسمی این است که بعد از آن یا قبل از آن اسمی (هسته) به کار برود. اگر برای مثال بعد از صفت اشاره (آن/ این و...) یا صفت مبهم (همه و...) اسمی به کار نرود، این کلمات دیگر صفت اشاره و وابسته نیستند. خودشان ضمیر می شوند و می توانند هسته گروه اسمی باشند.

برای مثال در جمله « این کتاب را به من بده»، گروه اسمی « این کتاب» در نقش مفعول به کار رفته. در این گروه اسمی کتاب هسته است و این، صفت اشاره. اما اگر جمله بشود «این را به من بده»، می بینیم که بعد از صفت اشاره اسم یا هسته ای به کار نرفته است. پس «این» دیگر صفت اشاره نیست. «ضمیر اشاره» است که در نقش مفعول به کار رفته و خودش هسته گروه اسمی است.

مثال دوم: در گروه اسمی «چگونه راهی را طی کردی؟» چگونه، وابسته پیشین از نوع صفت پرسشی است و «راه» هسته ای آن. اما در جمله « چگونه آمدی؟»، چون بعد از چگونه هیچ هسته یا اسمی وجود ندارد، آن را «ضمیر پرسشی» می شماریم که خود هسته گروه اسمی است و در نقش قید به کار رفته است.

مثال سوم: در جمله « همه دانش آموزان در درس هایشان تلاش می کنند»، گروه اسمی « همه دانش آموزان» در نقش نهاد به کار رفته. در این گروه اسمی « دانش آموز» هسته است و «همه» وابسته پیشین از نوع صفت مبهم. اما در جمله « همه در درس هایشان تلاش می کنند»، چون بعد از «همه» هیچ اسم یا هسته ای قرار ندارد، «ضمیر مبهم» است. در نقش نهاد به کار رفته و آن را هسته گروه اسمی خودش می دانیم.

۵- در مبحث وابسته های اسم، گاهی واژه های مشترکی را بین انواع وابسته ها می بینیم. مثلاً «چه» هم در گروه صفت های پرسشی قرار دارد و هم در گروه صفت های تعجبی. در این موارد باید به لحن کلام و معنای عبارت توجه کنیم. مثال:

- چه راهی را طی کرد تا به اینجا رسید؟ (صفت پرسشی) - چه راهی را طی کرد تا به اینجا رسید! (صفت تعجبی)

۶- صفت مبهم « چند» گاهی پس از اسم می آید که در آن صورت به اسم، «ی» اضافه می شود: (دستور سنتی)

محرمی کو که فرستم به تو پیغامی چند؟

در این مواقع باید گروه اسمی را طبق دستور جدید تنظیم کنیم. یعنی بگوییم در اصل بوده است « چند پیغام» و بنابراین «پیغام» هسته است و « چند» صفت مبهم.

۷- گاهی در زبان فارسی، صفت ها جانشین اسم قبل از خود می شوند که به آن «صفت جانشین اسم/ موصوف» می گوئیم. در این حالت موصوف یا اسم حذف شده و صفت نقش دستوری آن را به عهده گرفته است. در این حالت نباید صفت های جانشین اسم را با صفت بیانی و وابسته های اسم اشتباه گرفت. برای مثال در جمله « آن خوب ما آمد»، گروه اسمی ای که در نقش نهاد به کار رفته است هست «آن خوب ما». واژه «خوب» به طور کلی صفت است اما در اینجا خودش هسته گروه اسمی است و اسم حساب می شود. زیرا اصل گروه اسمی بوده است « آن انسان خوب ما» و در این گروه اسمی، «انسان» که اسم و موصوف بوده حذف شده و خوب که صفتش بوده جانشین آن شده است.

۸- واژه «دیگر/ دگر» صفت مبهم است که در اصل وابسته پسین اسم است: «بهار دیگر» ولی در گذشته پیش از هسته و به صورت وابسته پیشین نیز کاربرد داشته است: «دیگر روز به بوستان رفت».

۹- «دیگر/ دگر» اگر به صورت تنها به کار برود، هسته است و نقش قید دارد: دگر مگوی که من ترک عشق خواهم گفت.

۱۰- صفت شمارشی ترتیبی نوع دوم ( عدد + م ) که امروزه به صورت وابسته پسین اسم به کار می رود، در قدیم قبل از هسته هم می آمده و وابسته پیشین بوده: دوم روز آفتاب برآمد.

۱۱- صفت عالی قبل از هسته بدون کسره ( نقش نمای اضافه می آید): بهترین دوست. اما اگر موصوق (هسته) مفهوم جمع داشته باشد، با نقش نمای اضافه به کار می رود: بهترین خلق، با ایمان ترین ها هستند.

### وابسته‌ی وابسته

گاهی وابسته‌هایی که در گروه اسمی وجود دارند خود نیز می توانند وابسته‌هایی داشته باشند که به آن‌ها «وابسته‌های وابسته» می‌گویند و ۵ مورداند:

۱. ممیز ۲. مضاف الیه مضاف الیه ۳. صفت مضاف الیه ۴. صفت صفت ۵. قید صفت

\*ممیز:

کلماتی مانند «تن، تخته، راس، کیلو و ...» که میان صفت شمارشی و موصوف (هسته گروه اسمی) می‌آیند. مانند:

دو	جلد	کتاب
ص شمارشی	ممیز	هسته



\* مضاف الیه مضاف الیه : اسم یا ضمیری که بعد از مضاف الیه بیاید.

خانه‌ی دوست من (در این گروه اسمی خانه: هسته/ دوست: مضاف الیه/ من: مضاف الیه مضاف الیه)



نکته ۱: گاهی صفت های جانشین اسم جای مضاف الیه مضاف الیه قرار می گیرند: صدای نفس گوینده

نکته ۲: در زبان فارسی صفت نمی تواند نشانه جمع بگیرد. بنابراین اگر واژه ای نشانه جمع گرفت، حکم اسم دارد و اگر بعد از اسم دیگری قرار بگیرد مضاف الیه آن است مثل: تاثیر آثار بزرگان

\*صفت مضاف الیه:

مضاف الیه هم به عنوان یک اسم می تواند صفت داشته باشد.

لبخند معلم مهربان ( معلم در این گروه اسمی مضاف الیه است و «مهربان» صفت معلم است)

لباس آن دانش آموز (صفت مضاف الیه می تواند از نوع صفت های پیشین باشد)

\* صفت صفت: برخی از صفت ها، درباره ویژگی های صفت های قبل از خود توضیح بیشتری می دهند. این صفت ها با صفت قبل از خود یک جا وابسته هسته می شوند.

لباس سبز تیره (تیره صفت سبز است و با هم می شوند صفت لباس)

پیراهن خال خالی ریز

نکته: گاهی یک موصوف (اسم یا هسته گروه اسمی) چندین صفت می گیرد. که نباید صفت دوم را «صفت صفت» در نظر بگیریم.  
مثال:

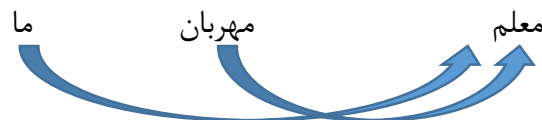
دانش آموز باهوش توانا

در این مثال نمی توان گفت « توانا » صفت باهوش است! هردوی اینها صفت دانش آموز هستند. اما در مثال های قبل این طور نیست. مثلا « ریز » در گروه اسمی « پیراهن خال خالی ریز » صفت پیراهن نیست بلکه شکل خال های روی پیراهن را توصیف می کند.

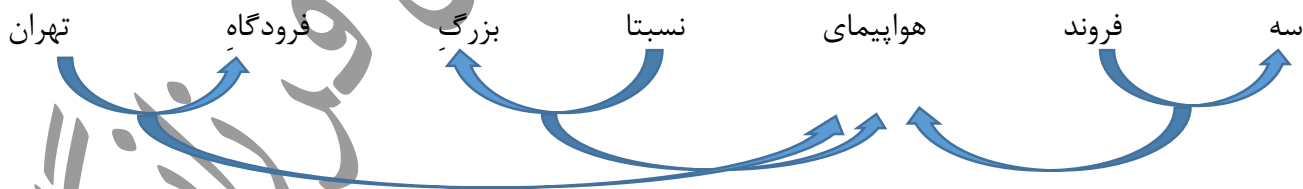
\* قید صفت: قیدی که ویژگی های صفت بیانی بعد از خود را توضیح می دهد.

دانش آموز بسیار زرنگ ( در اینجا واژه بسیار بر روی صفت زرنگ بودن تاکید می کند و میزان آن را نشان می دهد)

\* نکته: « مضاف الیه صفت » وجود ندارد. برای مثال شکل صحیح نمودار در گروه اسمی « معلم مهربان ما » این گونه است:



\* نکته: یک اسم یا هسته گروه اسمی می تواند چندین وابسته یا چندین وابسته داشته باشد.



## ساختار کلمات

ساختار واژه ها از مباحث مربوط به علم « صرف » است. یعنی به خود واژه ها می پردازد بدون توجه به نقش آنها در جملات.

واژه ها در زبان فارسی از نظر ساختاری به ۲ دسته کلی تقسیم می شوند:

۱- واژه های ساده: که تنها از یک جزء معنادار ساخته شده اند و نمی توان آنها را به اجزای کوچکتری تقسیم کرد:

خانه/فرهنگ/ باد/ دریا

۲- واژه های غیر ساده: واژه هایی که از بیش از یک جزء ساخته شده اند و می توان آنها را به اجزای کوچکتری تقسیم کرد.

واژه های غیر ساده در ۳ دسته کلی جای می گیرند:

۱- واژه های مشتق (وندی): ۱ جزء معنی دار + ۱ یا چند جزء بی معنا (وند): دانش / بینا / سازه /

۲- واژه های مرکب: بیش از ۲ جزء معنادار: جوانمرد / خودنویس / مدادتراش

۳- واژه های مشتق-مرکب (وندی مرکب): حداقل ۲ جزء معنی دار + ۱ یا چند جزء بی معنا (وند): گفت و گو / سرتاسر

نکات:

\* جزء معنادار در کلمات می تواند «اسم»، «صفت» یا بن های ماضی و مضارع باشند. برای مثال در واژه دانش، بن مضارع از مصدر دانستن (دان) با وند «ش» آمده است.

\* وندها اجزائی هستند که نمی توانند به تنهایی به کار بروند و حتما باید با واژه دیگری همراه شوند. برای مثال «مند» به تنهایی در جملات کاربردی ندارد اما وقتی با واژه ثروت همراه می شود، واژه تازه ای ساخته می شود که می توان آن را به کاربرد: ثروتمند. از این رو به وندها جزء «معناساز» نیز می گویند.

\* اگر «وند» ها قبل از جزء معنی دار قرار بگیرند، «پیشوند» نام می گیرند مثل «با» در بادب. اگر بعد از جزء معنادار قرار بگیرند، «پسوندها» نام می گیرند مثل «ا» در بینا. و اگر بین دو جزء معنی دار به کار بروند، «میان وند» هستند مثل «و» در گفت و گو.

\* نشانه های جمع «ان/ها/ون/ین/ات»، تر/ترین و ی نکره نمی توانند واژه را مشتق کنند و جزء وندهای اشتقاقی به شمار نمی روند. برای تعیین نوع واژه های جمع باید به مفرد آن واژه ها توجه کرد.

\* بین قسمت های مختلف واژه مرکب و مشتق مرکب نباید کسره بیاید. بنابراین «قد بلند» یک ترکیب وصفی است که شامل دو واژه می شود که به هم اضافه شده اند اما واژه «قد بلند» یک واژه مرکب است.

\* «اتباع» به واژه هایی گفته می شود که یک جزء معنادار دارند و یک جزء بی معنا که به دنبال آنها آمده است و در زبان رایج و مرسوم شده مثل «چرند و پرند»، «کتاب متاب»، «پول مول»، «هرج و مرج» و ... این ترکیبات می توانند واژه مرکب یا مشتق-مرکب باشند.

\* برای تعیین ساختمان واژه به اجزای امروزی آن که زایا و زنده است، توجه می کنیم نه پیشینه آن. امروزه واژه هایی مثل «زنخدان، شیرین، اسفندیار، استوار، غنچه، دبستان، ساربان، دستگاه و...» ساده به شمار می روند.

\* بعضی از وندها، به صورت پسوند شباهت در واژه ها به کار می روند و معنای «مانند/مثل» را در خود دارند.

مثل:

گون در «سیمگون / نیلگون»

وش در «آینه وش / مهوش»

آسا در «برق آسا / نهنگ آسا»

سان در «دیو سان»

سا در «مهسا / پرپسا»

وار در «دیوانه وار»

دیس در «طاقدیس / تندیس»

\* «دان» در واژه هایی مثل «حقوق دان / ریاضی دان» بن مضارع از مصدر دانستن است. اما در بعضی واژه ها مانند «گلدان» پسوند جاو مکان است و واژه را مشتق می سازد.

\* بعضی پسوندها معنای «تحقیر و کوچکی» را به واژه اضافه می کنند. مانند:

چه در «بیلچه / باغچه»

\* پسوند ک معانی و کاربردهای مختلفی دارد که در زیر به چند مورد از آنها اشاره می شود:

۱- ک نشانه تصغیر و کوچکی : شاخک (شاخه کوچک)

۲- ک نشانه ترحم و دلسوزی: طفلک (طفل ترحم برانگیز)

۳- ک نشانه شباهت: عروسک / پشمک

۴- ک نشانه حالت و چگونگی : نرمک

۵- ک نشانه تحبیب و دوست داشتن : مادرک (مادر دوست داشتنی)

۶- ک نشانه همراهی: سنگک (نانی که به همراه سنگ پخته می شود)

۷- ک نشانه تفخیم و تعظیم: بابک (پدر گرامی)

۸- ک نشانه تحقیر: مردک (مرد حقیر)

۹- ک نشانه کمی و کوتاهی: بهترک (کمی بهتر)

\* باید توجه داشت که ک گاهی مربوط به خود کلمه است مثل واژه «کمک» و نمی توان آن را پسوند در نظر گرفت.

### وضعیت واژه ها در گذر زمان:

**گروه اول:** واژگانی که پس از مدتی از زبان حذف شده و کاربردها را از دست می دهند. مانند:

لغت	معنی	لغت	معنی
برگستوان	لباس جنگی	درای	زنگ
ملطفه	نامه	چهارآیینه	لباس جنگی
آزفنداک	رنگین کمان	خوالیگر	آشپز
سوفار	انتهای تیر	کوس	طبل جنگی
فتراک	ترک بند/زین	آغالیدن	تحریک کردن
دژم	غمگین	خیلتاش	لشکر
غو	فریاد	شغا	تیردان

**گروه دوم:** واژگانی که معنای قدیم خود را از دست می دهند و معنای جدید می گیرند. یعنی «تحول معنایی» دارند.

لغت	معنای قدیم	معنای جدید	لغت	معنای قدیم	معنای جدید
رعنا	خودپسند/احمق	زیبا و بلندبالا	مزخرف	طلایی	بیهوده
تماشا	راه رفتن	نگاه کردن	سوگند	گوگرد	قسم
کثیف	غلیظ	آلوده / ناپاک	دستور	وزیر - اجازه	فرمان
شوخ	چرک / آلودگی	بذله گو	جناب	آستان/ درگاه	آقا
زخم	ضربه	جراحت	سفینه	کشتی	فضایما
مهمات	امور مهم	ابزار جنگی	گران	سنگین	قیمت بالا
محضر	استشهاد نامه	محل حضور	سبک	سریع	کم وزن
کوشش	جنگ	سعی و تلاش	جامه	فرش	لباس
آهنگ	قصد	موسیقی	تنبیه	آگاه کردن	مجازات
دولت	خوشبختی	حکومت	جمعیت	آرامش	گروه مردم

**گروه سوم:** واژگانی که هم معنای قدیم را حفظ می کنند و هم معنای تازه ای می گیرند. مانند:

لغت	سپر	یخچال	رکاب	حجاب	زین
معنای قدیم	سپر جنگی	توده های یخ	رکاب اسب	مانع	زین اسب
معنای جدید	سپر ماشین	وسیله آشپزخانه	رکاب دوچرخه	پوشش	زین دوچرخه

گروه چهارم: واژه هایی که همان معنای قدیمی را امروزه نیز دارند: گوش / زیبا / کتاب

### قاعده «ممال» شدن واژه ها

در بعضی از کلمات عربی که به فارسی وارد شده اند، مصوت بلند «ا» به مصوت بلند «ی» تبدیل می شده تا «فارسی تر» شوند. به این قاعده می گفتند «ممال کردن» واژه ها. مثال:

سلاج ----- سلیح  
مزاج ----- مزیح  
کتاب ----- کتیب  
حجاب ----- حجیب  
عتاب ----- عتیب  
حساب ----- حسیب

### واج و هجا

واج چیست؟ واج کوچکترین واحد آوایی زبان است که به دو دسته صامت ها (بی صداها) و مصوت ها (صدادارها) تقسیم می شود.

صامت های زبان فارسی:  $\text{ء / ب / پ / ت / ث / ج / ح / خ / د / ذ / ر / ز / س / ش / ص / ض / ط / ظ / ع / غ / ف / ق / ک / گ / ل / م / ن / و}$   
[با تلفظ واو مثلا در واژه وارد] /  $\text{ه / ی}$  [با تلفظی مثال واژه یار]  
مصوت های زبان فارسی به ۲ دسته تقسیم می شوند:

۱- مصوت های کوتاه (حرکت ها):  $\text{َ - ِ - ُ}$

۲- مصوت های بلند:  $\text{ا (مثل واژه باد) / و (مثل واژه دور) / ی (مثل واژه دیر)}$

تقطیع واجی: از آنجایی که واج های زبان در کنار هم قرار می گیرند تا در نهایت یک واژه را بسازند، هر واژه ای را در زبان می توان به واج های مختلف تقسیم کرد. به این کار تقطیع واجی گفته می شود. باید توجه کرد در تقطیع واجی، «تلفظ» و «شنیدن» مهم است. نه شکل املائی و مکتوب.

برای مثال واژه «خانه» با ه نوشته می شود. اما چون ما به جای ه صدای  $\text{خ}$  را می شنویم، تقطیع واجی این واژه به این صورت است:

خ ا ن ه



نکته دیگری که در تقطیع واجی باید به آن توجه داشت، واژه‌هایی هستند که با «آ/ا/أ/أ» شروع می‌شوند. از آن جایی که در زبان فارسی هیچ هجا یا واژه‌ای با مصوت آغاز نمی‌شود، باید توجه داشت اگر این چند حرف را در آغاز واژه دیدیم در واقع ترکیب همزه (ء) با یک مصوت هستند.

برای مثال تقطیع واجی کلمه «آباد» به این صورت است:

ء ا ب ا د

هجا (بخش): مجموعه واج‌هایی است که در یک دم زدن ادا می‌شوند. برای مثال واژه‌ی باران، ۲ هجا است: با / ران

هجاهای زبان فارسی به چند دسته تقسیم می‌شوند:

۱- هجای کوتاه: صامت + مصوت کوتاه (ت)

۲- هجای بلند: صامت + مصوت کوتاه + صامت (دُر) / صامت + مصوت بلند (با)

۳- هجای کشیده: صامت + مصوت کوتاه + ۲ صامت (دَرِد) / صامت + مصوت بلند + ۱ یا ۲ صامت (دار- داشت)

### فرآیندهای واجی

فرآیندهای واجی را می‌توان زیر مجموعه‌ای از نامطابق‌های املائی دانست. یعنی عدم مطابقت در صورت گفتاری با صورت نوشتاری کلمات. مثلاً کلمه‌ی "اجتماعی" را "اشتماعی" می‌خوانیم. این اختلاف به خاطر ویژگی‌های زبان است که در طول زمان اتفاق می‌افتد و نهادینه می‌شود. یادگیری فرآیند واجی به ما کمک می‌کند بتوانیم علت دو تلفظی بودن بعضی از کلمات رایج در زبان را دریابیم.

در همه‌ی زبان‌های زنده‌ی دنیا فرایند واجی وجود دارد مثلاً در زبان انگلیسی «know» را «now» و «write» را «rite» می‌گویند.

انواع فرآیند واجی:

فرآیندهای واجی در زبان فارسی به چهار دسته تقسیم می‌شود: کاهش، افزایش، ابدال و ادغام

\* کاهش: کاهش یک واج در تلفظ (کاهش آوایی)

۱- افتادن همزه پس از مصوت بلند "ا" در پایان واژه‌های عربی؛ مثل: انشاء - املاء - اجراء - استثناء

۲- حذف واج "ت" و "د" در زنجیره‌ی گفتار، وقتی آخرین واج یک هجای کشیده (چهاروجهی) باشد؛ مثل: دست بند = دس بند / دستیار = دس یار / قند شکن = قن شکن / درست = دُرُس

۳- حذف همزه ی آغازی برخی از واژه ها در زنجیره ی گفتار؛ مثل: برافتاد = بُرُفتاد / بازآمد = بازآمد / دل آور = دلآور

نکته: ( تمبر ) یک واژه ی پنج واجی است و ما در زبان فارسی، پنج واج پشت سر هم نداریم. به همین دلیل " ب " با کاهش واجی همراه شده و به صورت ( تمر ) خوانده می شود. کلمه ی ( لوستر ) هم پنج واجی است که به دو هجا تبدیل می شود.

\***افزایش:** آن است که برای آسان شدن تلفظ، میان دو مصوت یک صامت اضافه کنیم.

۱- افزایش واجی فقط در تلفظ و گفتار؛ مثل: سیاست، دیانت، بیابان، خیابان، کندوان، بانوان

۲- افزایش واجی در نوشتار؛ تمام کلماتی که واج میانجی دارند؛ مثل: مقاله ای (ا) - هفتگی (گ) - خدای بزرگ (ی) - سبزیجات (ج) - بهش گفتم (ه)

\***ادغام:** گاهی دو حرف که واجگاه مشترک یا نزدیک به هم دارند، در یکدیگر ادغام می شوند؛ مثل: بدتر = بتر / شب پره = شپره / یک گانه = یگانه / قنددان = قندان / آباد ده = آباده

\***ابدال:** برخی از واج هایی که در کنار هم قرار می گیرند، به دلیل هم نشینی و ویژگی های هم را می گیرند و یکسان می شوند.

۱- ابدال در مصوت؛ تبدیل - در " ب " امر به - در کلماتی که با (و) همراه اند؛ مثل: بخور = بُخور / بدو = بُدو - تبدیل - در (ن) نهی و نفی به - در کلماتی که با (می) همراه اند. مثل نمی رفت = نِمی رفت - کلماتی مثل " خانّه و نامّه " که امروزه به صورت " خانه و نامه " تلفظ می شود

۲- ابدال در صامت؛ مثل: اجتماع = اشتماع / مجتبی = مشتبی / پنبه = پیمه / پنج شنبه = پنشمبه (کاهش و ابدال)

نکته: در برخی کلمات ابدال، شکل نوشتاری گرفته است؛ مثل: سپید=سفید / لکن=لیکن / پارس = فارس

نکته: تمام کلمات ممال مشمول فرایند واجی ابدال هستند. مثل سلیح - ملیح

## واژگان هم آوا

« هم آوا » ها واژه هایی هستند که از نظر تلفظ کاملاً به هم شبیه اند اما از نظر املائی و معنایی تفاوت دارند. در زیر فهرستی از پرتکرارترین واژه های هم آوا در زبان فارسی را مشاهده می کنید:

امهال:مهلت دادن / اِهمال:سستی کردن در کارها

◆ انا:کوزه/ عنا:درد و رنج

◆ اثاث:اسباب و وسایل / اساس:پایه، بُن

◆ انتساب:نسبت داشتن / انتصاب:منصوب کردن

- ◆ آزار: اذیت / آزار: ماه اول بهار (از ماه‌های رومی)
- ◆ ازار: شلوار، لنگ / عذار: چهره
- ◆ الغا: لغو کردن / القا: یاد دادن، آموختن
- ◆ ارتجاع: بازگشتن / ارتجا: امیدواری
- ◆ برائت: بی‌زاری / براعت: برتری
- ◆ بهل: بگذار، رها کن / بجل: حلال کن
- ◆ اثرات: جمع «اثر»، نشانه‌ها / عثرات: جمع «عثره»، لغزش‌ها
- ◆ اسیر: گرفتار / عصیر: شراب / اثیر: کره‌ی آتش
- ◆ ذلالت: خواری / ضلالت: گمراهی
- ◆ ثمر: میوه / سمر: افسانه، داستان
- ◆ بغل: آغوش / بقل: سبزی و تره بار
- ◆ تعویذ: بازوبند / تعویض: عوض کردن
- ◆ حلم: خواب / حلم: بردباری
- ◆ حارث: کشاورز / حارس: نگهبان
- ◆ زکی: پاک، پارسا / ذکی: باهوش
- ◆ سوری: گل سرخ / صوری: ظاهری
- ◆ صفیر: صدای گلوله / سفیر: فرستاده

### واژگان دو تلفظی

این واژه‌ها گاهی می‌توانند دو بخشی تلفظ شوند. گاهی سه بخشی و چهار بخشی.

رستگار ----- ۱. رست/گار      ۲. رس/ت / گار

کاروان ----- ۱. کار/وان      ۲. کا/ر / وان

واژه‌های دیگری نیز به همین ترتیب هستند: آموزگار / یادگار / ارجمند / شادمان / مهربان / آسمان / روزگار / باغبان / پاسبان / سازگار / رایگان / دودمان / جاودان / مستمند / استوار و ....

### روابط معنایی کلمات

رابطه معنایی	توضیح	مثال
ترادف	دو واژه هم معنای یکدیگر اند.	خوبی و نیکی
تضاد	دو واژه از نظر معنایی کاملاً با هم مخالف اند.	زشتی و زیبایی
تضمن	یک واژه زیرمجموعه واژه دیگر باشد. یا یک واژه جزئی از واژه دیگر باشد.	هنر و نقاشی
تناسب	واژه‌هایی که اگر یکی را بشنویم دیگری هم به ذهن متبادر می‌شود مثلاً قاشق را که می‌شنویم چنگال نیز به ذهن می‌آید. یا این که دو واژه از یک شبکه معنایی یا مجموعه گرفته شده باشند. مثلاً هر دو نام گل یا حیوان و ... باشند.	ارغوان و نسترن

نکته: ۲ واژه متضاد ممکن است با هم تناسب نیز داشته باشند. مثل «روز و شب». در این صورت تضاد را به تناسب ترجیح داده و رابطه آنها را تضاد در نظر می‌گیریم.

### معنای واژه‌ها (درسنامه کتاب)

معنای برخی از واژه‌ها تنها در جمله یا در زنجیره سخن قابل درک است. با استفاده از شیوه‌های زیر می‌توان به معنای هرواژه به صورت دقیق‌تر پی برد:

۱- قرار گرفتن واژه در جمله: ماه، طولانی بود. (از طولانی بودن متوجه می‌شویم منظور از ماه، یخشی از سال است)

ماه، تابناک بود. (از تابناک بودن متوجه می‌شویم که منظور از ماه، قمر آسمان است.)

۲- توجه به روابط معنایی واژه‌ها در جمله که در بالا توضیح داده شد.

### جایگاه و شکل همزه در زبان فارسی (درسنامه کتاب)

شکل همزه	ا	ء	آ	أ	ؤ	ئ
جای همزه	آغازی	پایانی	آغازی میانی پایانی	میانی پایانی	میانی پایانی	میانی پایانی
مثال	ابر اراده اجرت	جزء شیء	آسان الآن مار بوا	رأفت مبدأ	رؤیا مؤلف	هیئت متلائی

### شیوه عادی و بلاغی

## تعریف شیوه ی عادی (ویژگی شیوه ی عادی)

در شیوه عادی: نهاد در ابتدا و فعل، در پایان جمله قرار می گیرد.

اگر جمله، « مفعول » داشته باشد، جای آن، پس از نهاد است --> نهاد + مفعول + فعل

اگر جمله، « متمم » داشته باشد، جای آن، پس از نهاد است --> نهاد + متمم + فعل

اگر جمله، « مسند » داشته باشد، جای آن، پس از نهاد است --> نهاد + مسند + فعل

اگر جمله، « متمم » و « مفعول » داشته باشد، جای آن ها، به ترتیب، پس از نهاد است --> نهاد + مفعول + متمم + فعل

اگر جمله، « مفعول » و « مسند » داشته باشد، جای آن ها، به ترتیب، پس از نهاد است . --> نهاد + مفعول + مسند + فعل

اگر جمله، « متمم » و « مسند » داشته باشد، جای آن ها، به ترتیب، پس از نهاد است . --> نهاد + متمم + مسند + فعل

در شیوه ی عادی، وابسته های پیشین، پیش از اسم و وابسته های پسین، پس از اسم قرار می گیرند.

در شیوه ی عادی، گروه های قیدی بر حسب موقعیت یا ضرورت یا تأکید، پیش یا پس از نهاد می آیند.

مثال: من (نهاد) حتماً (قید) او را می بینم. / شاید (قید) من (نهاد) او را بینم.

کاربرد شیوه ی عادی، در نوشته های خبری، علمی، اداری و آموزشی است .

تعریف شیوه بلاغی ( = ویژگی شیوه ی بلاغی )

در شیوه ی بلاغی، اجزای کلام بر حسب تشخیص نویسنده و برای تأثیرگذاری بیش تر، جابه جا می شوند، از این رو این شیوه، بیش از آن که دستوری باشد، به طرز نوشتن ( = سبک ) نویسنده، بستگی دارد.

چند نمونه نگارش به شیوه ی بلاغی:

-گذشت عمر گرامی، به پای میز و کتاب.

-چه شبی است امشب، خدایا!

-چه زیباست سجده ی بنده در برابر آفریدگار هستی.

نقش دستوری اجزای جابه جا شده در جمله هایی که به شیوه بلاغی نوشته می شوند، از دو طریق تشخیص داده می شود:

۱. کمک نقش نما ۲. از طریق معنی

مثال برای مورد: (۱) او (مفعول) « را » « با » شما (متمم) آشنا می کنم.

مثال برای مورد: (۲) نگاه متبسم مادر به فرزند، شکفته ترین گل هستی است --> شکفته ترین گل هستی، نگاه متبسم مادر به فرزند است.

تذکر: برهم زدن ترتیب اجزای جمله، یکی از شیوه های نگارش بلاغی است .

مواردی که تغییر و جابه جایی اجزای جمله، سبب تغییر معنی می شود:

۱. گاهی، با جابه جا کردن مفعول مجرد ( مفعولی که نشانه ی « را » ی آن حذف شده )، معنی جمله عوض می شود. مثال: راننده(نهاد) ، ماشین(مفعول) دارد --> ماشین(نهاد جمله شده است) ، راننده دارد.

شیر(نهاد)، آدم(مفعول) می خورد --> آدم(نهاد جله شده است) ، شیر می خورد

۲. گاهی با تغییر جای مسند، معنی جمله نیز تغییر پیدا می کند.

مثال: رئیس اداره(نهاد) ، معاون(مسند) شده است --> معاون(نهاد جمله شده است)، رئیس اداره شده است.

آب(نهاد) ، یخ(مسند) می شود

یخ(نهاد جمله شده است) ، آب می شود .

### استفهام انکاری و تأکیدی

همان طور که می دانیم جملات از نظر محتوایی به چهار دسته «خبری، پرسشی، امری و عاطفی» تقسیم می شوند.

در جملات پرسشی هدف اصلی گوینده یا نویسنده آگاهی یافتن از امریست که نمی داند. اما گاهی پرسشی مطرح می شود اما هدف از آن پرسش کسب آگاهی نیست. بلکه رساندن خبری در معنای تأکید یا انکار است.

پرسش یا استفهام انکاری: اگر جمله ای پرسشی با فعل مثبت برای انکار یک موضوع بیاید:

کجا داند حال ما سبکباران ساحل ها؟ ( سبکباران ساحل ها حال ما را نمی دانند)

پرسش یا استفهام تأکیدی: اگر جمله ای پرسشی با فعل منفی برای تأکید بر موضوعی بیاید:

آیا پایان کار همه مرگ نیست؟ ( پایان کار همه مرگ است)

**انواع «را»:**

- ۱- را نشانه مفعول: من کتاب را می خوانم.
- ۲- را در معنی حرف اضافه (از - به - در - برای - در برابر - در مقابل): حکیمی را گفتند/ نامه ای نوشت و مرا داد
- ۳- را فک اضافه (گسست اضافه/ بدل از کسره): بین مضاف و مضاف الیه می آید و مضاف الیه را بر مضاف مقدم می کند:  
گرگ را سر بریدند: (سر گرگ را بریدند)
- ۴- را ی قسم و استرحام: خدا را زین معما پرده بردار ( به خاطر خدا از این معما پرده بردار. بنابراین خدا در این مصراع متمم است)

**انواع «ی»**

- ۱- ی نسبت: که به مکان و شخص و شغل و... اضافه می شود و صفت می سازد: تهرانی/ کبابی
- ۲- ی لیاقت: به آخر مصدر اضافه می شود و صفت می سازد: پوشیدنی
- ۳- ی نکره (ناشناس): اسمی که نزد مخاطب ناشناس باشد: مردی را دیدم
- ۴- ی وحدت: بر یک نفر یا یک چیز یا یک مقدار دلالت می کند. مانند: نصیحتی کنمت (یعنی یک نصیحت به تو کنم)
- ۵- ی حاصل مصدری ( معنای مصدری می دهد) مردی نبود فتاده را پای زدن (مردی: مرد بودن)
- ۶- شناسه: دیدی

**انواع «ان»**

- ۱- پسوند جمع: درختان
- ۲- پسوند حالت صفت ساز/ قیدساز: چهره ی نگران/ شادان همی رفت.
- ۳- پسوند زمان: بامدادان
- ۴- پسوند مکان: گیلان
- ۵- پسوند اسم مصدر: حنابندان
- ۶- پسوند نسبت: خوارزمشاهیان
- ۷- پسوند شباهت: کوهان

\* گاهی «ان» جزء اصلی کلمه است. در این صورت نباید آن را پسوند بدانیم. مثلاً در واژه مهمان.

### انواع «تا»

- ۱- حرف ربط به معنی تا این که ، زیرا که، وقتی که ، که : بیا تا قدر یک دیگر بدانیم ؛ بگذار تا بگرییم چون ابر در بهاران
  - ۲- حرف اضافه نشان دهنده ی پایان زمان یا مکان و مسافت : چون که تا اقصای هندوستان رسید ؛ از این جا تا مدرسه راهی نیست.
  - ۳- صوت یا شبه جمله به معنی «هان» ، «مبادا» و معمولاً قبل از فعل منفی می آید: به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری!
  - ۴- میان وند : بین دو کلمه می آید و کلمه ای با مفهوم جدید می سازد : دور تا دور ، سر تا پا و... نکته : اگر حرف «از» قبل از آن بیاید، «تا» به معنی حرف اضافه است : از سر تا پا...
  - ۵- ممیز : به جای کلمات «شاخص» : می آید : دو تخته پتو < دو تا پتو ؛ دو فرزند هواپیما < دوتا هواپیما و ...
  - ۶- در معنی «اگر» : تا نگرید طفل، کی نوشد لین؟
  - ۷- به معنی "مادام که" و "تا زمانی که" به کار می رود، که در این صورت حرف ربط وابسته ساز است و جمله ی وابسته یا پیرو می سازد و آن را وابسته ی جمله ی پایه یا هسته می کند:
- تا جان در تن است ، امید صد هزار راحت است.(تاریخ بیهقی) یعنی تا زمانی که زنده هستم امید به رهایی دارم.
- ۸- گاهی حرف تا به معنی از هنگامی که ، از آن گاه که، از وقتی که ، "آغاز زمان" به کار می رود که ابتدای زمانی است و از نظر زبان فارسی ، حرف ربط وابسته ساز است:

تا دل به مهرت داده ام در بحر فکر افتاده ام      چون در نماز استاده ام گویی به محراب اندری  
یعنی از وقتی که به عشق تو وابسته شدم...

۹- گاهی به همراه کلمات پرسشی می آید و دال بر پرسش دارد،مانند:تاچند،تاکی،تاچه حد

### انواع «چو/ چون»

- ۱- حرف ربط به معنی وقتی که ، زیرا، چون که و ... : چو باز آمدم کشور آسوده دیدم ؛ چون نیک نظر کرد، پَر خویش بر او دید
- ۲- حرف اضافه به معنی مانند، مثل، بسان و ... : چون شیر به خود سپر شکن باش ؛ چو فرهادم آتش به سر می دود
- ۳- قید پرسشی به معنی چگونه :دوش چون بودی ؟ که شب چون بدی روز چون خاستی \* \* ز پیکار دل بر چه آراستی ؟



## انواع «که»

- ۱- حرف ربط ۱- مطلق (وابستگی) که مفهوم خاصی ندارد: آنان که رفتند. آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند
  - ۲- بیان علت یا تعلیل: به معنی زیرا، چون و...: زبان درکش ای مرد بسیار دان که فردا قلم نیست بر بی زبان
  - ۲- حرف اضافه: به معنی «از» و معمولاً بعد از صفت برتر می آید: جوی مشک، بهتر که یک توده گل
  - ۳- ضمیر پرسشی: به معنی چه کسی؟ که گفتت برو دست رستم ببند؟
  - ۴- ضمیر مبهم: در معنی کسی یا هرکسی: هر که آمد عمارتی نو ساخت \* خبر از دوست ندارد که ز خود بی خبر است
- \*ضمیرها (چه مبهم باشند چه از هر نوع دیگری، «اسم» هستند و می توانند نقش های دستوری مختلفی را در جملات داشته باشند. ضمیربودن به تنهایی نقش دستوری نیست)

## انواع «چه»

- ۱- صفت پرسشی: قبل از اسم یا ضمیری آید: چه کسی راز مرا می داند؟ چه کتابی می خوانی؟
- ۲- ضمیر پرسشی: به تنهایی و به قصد پرسش می آید و می توان آن را جمع بست: او چه کرد آن جا که تو آموختی؟
- ۳- ضمیر تعجبی: برای بیان تعجب می آید و می توان آن را جمع بست: این ملک چه ها دید و چه کردند بدین خلق!
- ۴- صفت تعجبی: قبل از اسم یا ضمیر و برای بیان تعجب می آید: چه خیال ها گذر کرد و گذر نکرد خواهی!
- ۵- حرف ربط بیان علت یا تعلیل: به معنی زیرا، زیرا که، به علت این که و...: چه، هر یکی را از این غذای دیگر است.
- ۶- حرف ربط همپایگی: هرگاه دو بار در جمله به معنی «یا» بیاید: چه بخواهی چه نخواهی او می آید.
- ۷- پسوند تصغیر: اگر در آخر اسم قرار گیرد و نشانه کوچکی کلمه قبل از خود باشد: زاغچه، باغچه و ...

## انواع «هم»

- ۱- قید تأکید (به معنی نیز) : او هم آمد
- ۲- ضمیر مبهم (به معنی همدیگر) : با هم رفتند
- ۳- پیشوند : همکار
- ۴- حرف ربط مزدوج : هم زهرا آمد هم مریم